



بیمرز نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی است که به صورت فصلنامه منتشر میگردد

نشریه سازمان پناهندگان ایرانی - بیمرز سردبیر بابک سراج شماره ۱ یکم ژوئن ۲۰۱۹

وضعیت ایران در نگاهی کلی و اجمالی

مونس سرور

صفحه ۲

اخلاق، سیاست، جایگاه کمونیست‌ها

وریا روشنفکر

صفحه ۳

عوامل زن ستیزی و بی حرمتی در ایران

محمود رضاخرایی

صفحه ۶

آئیسیسم چیست و آئیسیست کیست؟

دلارام نوری

صفحه ۷

زن ناموس هیچ کسی نیست

پردل زارع

صفحه ۸



سخن اول :: وریا روشنفکر

نشریه بیمرز ، بعد از وقفه ای نسبتا طولانی ، مجددا در قالب فصل نامه منتشر می گردد.

ماهیت سازمان بیمرز ، حضوررقای پناهنده میباشد ، که از بدو ورود تا طی پروسه اقامت با مشکلات و مصائب متعددی روبرو می شوند و سازمان بیمرز در راستای وظیفه ذاتیش و در حد امکان و توان مهکار و همیار دوستان پناهنده می باشد. از طرف دیگر این سازمان بعنوان یک سازمان مخالف جمهوری اسلامی همواره محل اجتماع و تضراب آرای پناهندگان مختلف با عقاید گوناگون بوده و تنها شرط عضویت را مخالفت با جمهوری اسلامی قرارداده است.

اما با نگاهی به وضعیت امروز دنیا که در آن اندیشه های ناسیونالیستی عظمت طلبانه ملی و فرقه ای و فاشیستی بیشتر از هرزمان در چند دهه گذشته نمود پیدا کرده ، میتوان به عمق فاجعه و چشم انداز تاریک پروسه پناهندگی پی برد.

در جهانی که ترامپ سمبل قدرتش باشد و انتخابات اتحادیه اروپا محل عرض اندام احزاب راست باشد ، قطعاً ما

ادامه صفحه بعد



های ارتجاع می نمایند. سازمان بيمرز علاوه بر انجام وظیفه ذاتی خود که همانا کمک به پناهندگانی فارس زبان، کردزبان و افغان میداند، در راستای مبارزه همه جانبه با جمهوری اسلامی و تمامی مظاهر دیگر ارتجاع تمامی تلاش خود را بکارمیگیرد و همگان را به نیز دراین تلاش دعوت مینماید.



سرتاسر دنیا کرده است. اکنون ورود نیروهای بیگانه نظیر حشدالشعبی، فاطمیون وزینبیون به ایران با هدف سرکوب ایرانی و به تبع آن گسترده ترشدن دامنه ی اعتراضات مردمی، شاهد موجی از پناهندگان خواهیم بود که فقط و فقط برای دفاع از کمترین حقوق انسانی خویش و دفاع از کرامت انسانی، برای حفظ جان خویش از هرآنچه که در طول زندگی به آن دلبسته و وابسته بوده گذشته و مجبور به ترک کشور میشوند. امروز جمهوری اسلامی بعد از چهل سال در دنیا به عنوان یک حکومت تروریست شناخته شد و شاد باش میگویم چرا که بلاخره بعد از گذشت سالها، البته که بسیار دیر اما در نهایت پرده از چهره ی پلید و خونخوار جمهوری اسلامی برداشته شده و تلاش های مقامات جمهوری اسلامی برای تغییر این وضعیت تنها باعث تحقیر هر چه بیشتر این حکومت تروریست شده است.

روی اجبار و نجات جان می باشد. و در نهایت اگر خوش شانس بود و جان سالم بدر برد، تازه دچار پروسه فرسایشی روند رسیدگی تقاضای اقامت میشوید که آن هم خود حدیث اسفناکی است که امروزه بیشتر از هر زمانی دچار سلیقه گری و سیاست بازی دولتهای میزبان گشته است. هرروزه اخبار اسفناکی از وضعیت پناهندگان در سرتاسر دنیا شنیده میشود، اخباری که چنان تراژیک هستند که انسانیت انسان رازیرسوال میبرد. پناهندگان قربانیان عینی حکومتهای خودکامه سرمایه داری در کل دنیاهستند، که بعنوان نیروی اعتراضی در سرتاسر دنیا خشمشان را نثار سفارتخانه ها ونمایندگی

شاهد خودکشی پناهندگان در اردوگاههای استرالیا و غرق شدن پناهندگان در آبهای مدیترانه می باشیم. پروسه مهاجرت بسیار با پناهندگی متفاوت است در مهاجرت شخص به انتخاب خود و قاعدتا به منظور تسهیل یک زندگی بهتر اقدام می نماید، اما پناهنده بل الجبار و بدون هیچ برنامه و اختیاری قدم در راهی میگذارد که سرانجامش معلوم نیست. به شهادت تمامی افرادی که مبتلا به این کار گشته اند، پناهندگی چنان انسان از لحاظ روحی وعاطفی ونگاه به زندگی عوض میکند، که گویی دگردیسی رخ داده است. تن دادن به صدها دردورنج و مصائب، عبور از آب و آتش، همگی نه به اختیار، بلکه از

وضعیت ایران در نگاهی کلی و اجمالی

مونس سرور



اقتصاد کشور تاثیرات

مخرب جبران ناپذیری

بر زندگی مردم داشته است. نمونهی آن جنگل خواری وتاسیس سد هایی با سازه های غیر مهندسی ودیگر ساخت وسازها در مسیر رودخانه ها باعث بوجود آمدن سیل بی سابقه ای شده که جز فقر برای مردم نتیجه ای نداشته است. اختلاس های سر به فلک کشیده مقامات جمهوری اسلامی و دزدی های کلان، حمایت از سوریه، لبنان و یمن از جمله دلایل رشداقتصادی منفی در ایران و نارضایتی مردم و به وجود آمدن موج گسترده ای از تظاهرات در ایران میباشد. در ایران فعال محیط زیست پشت میله های زندان است و ایرانیان غرق در سیل، کارگران معترض در زندان ها و اختلاس گران مشغول چپاول وزندگی لوکس در داخل وخارج از کشور، سیل شمال تا جنوب ایران را در بر گرفته وملخ ها به جنوب کشور حمله کرده وتا کنون هزاران هکتار زمین کشاورزی نابود شده است وما شاهد بی توجهی مسؤلان جمهوری اسلامی به وضعیت اسفناک مردم ایران بوده ایم. جمهوری اسلامی وقاحت را به حد کمال رسانده وشروع به قاچاق مواد مخدر در

از سال ۱۳۵۷ تعدادی از ایرانیان با وجود تمام وابستگی ها مجبور به ترک ایران شده و به دیگر کشورهای دنیا پناهنده شده اند. جمهوری اسلامی از ابتدای حکومت شروع به قتل عام، زندانی و شکنجه ی گسترده ی ایرانیانی کرده که به هر نوعی معترض به سیاست های اجرایی توسط نظام جمهوری اسلام بوده اند. این نظام استبدادی حق آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی انتخاب شیوه ی زندگی وآزادی مذهب را از مردم ایران گرفته است. اجرای سیاست های نابخردانه ی جمهوری اسلامی با هدف حمایت از تروریسم وکشتن تمدن ایرانی وایرانی ستیزی، ایران را به قهقرایی نابودی رسانده است. هر گاه از کارگران ایرانی تا دختران خیابان انقلاب، از فعالان محیط زیست تا مالباختگان، معلمین ودیگر اقشار جامعه پرچم اعتراض خود را بالا گرفتند و به مسالمتآمیزترین نوع ممکن خواستار اعادهی حقوق خویش شده اند، جواب این حکومت استبدادی، جز سرکوب، قتل وشکنجه نبوده است. نیروی سپاه پاسداران با در اختیار داشتن بخش زیادی از

اخلاق. سیاست. جایگاه کمونیست‌ها

وریا روشنفکر



اخلاقی ناسازگار است و عملاً به زیر پا نهادن آن اصول می‌انجامد.

من در اینجا به چهار نظریه غالب در فلسفه سیاسی مربوط به اخلاق در سیاست اشاره میکنم:

الف) نظریه جدایی اخلاق از سیاست
 مبنای اصلی این نظریه آن است که اخلاق و الزامات سیاسی متاخرند و می‌بایست بر اساس واقعیت و با در نظر گرفتن منافع و مصالح، و بدون توجه به اخلاقیات به اقدام سیاسی دست زد. بر اساس این رویکرد که گاه واقع‌گرایی سیاسی نیز نامیده می‌شود، توجه به اخلاق در سیاست، به شکست در عرصه سیاست می‌انجامد، زیرا مدار اخلاق حقیقت است، حال آن که غرض سیاست، منفعت و مصلحت می‌باشد. از این منظر، سیاست چیزی جز عرصه‌ای برای کسب، توسعه و حفظ قدرت نیست و اینها تنها با فدا کردن اصول اخلاقی حاصل می‌شود. در پس هر اقدام سیاسی، انبوهی از فضایل له شده اخلاقی به چشم می‌خورد. ارزش‌ترین نظریه پرداز این دیدگاه نیکولو ماکیاوولی است؛ که در اثر معروف خود «شهریار» «بر نظریه جدایی اخلاق از سیاست می‌پردازد. او نه تنها بر این دوگانگی پای می‌فشارد، بلکه به حاکم یا شهریار توصیه می‌کند که «برای تحکیم قدرت خویش هر محذور اخلاقی را زیر پا بگذارد. ماکیاوولی گرچه اخلاق را لازمه زندگی افراد می‌داند، پایبندی به آن را برای شهریار خطرناک می‌شمارد و از خطر تقوا بر حذر می‌دارد. نمونه‌های بسیاری بر وجود این دیدگاه در تاریخ سیاست وجود دارد، اما نقد آن چندان دشوار نیست. ناگفته نماند حتی غیراخلاقی‌ترین دولت‌ها نیز انتظار دارند که شهروندان آن‌ها اخلاقی عمل کنند و **ادامه صفحه بعد**

نسبت اخلاق و سیاست، صرفاً مسئله‌ای نظری و آکادمیک نیست، بلکه نتایج عملی گسترده‌ای دارد که حاصل آن پایبندی یا عدم پایبندی سیاستمداران به اصول اخلاقی است. اگر ادعا شود که اخلاق و سیاست از یکدیگر جدا هستند، لازمه‌اش این است که انتظار پایبندی به اصول اخلاقی را از کنشگران سیاسی نداشته باشیم و عملکرد آنها را بر اساس معیارهای اخلاقی نسنجیم و تنها معیار را کارآمدی بدانیم. اما اگر ادعا کردیم که سیاست باید اخلاقی باشد، آن‌گاه باید در مواردی که میان اصول اخلاقی و عمل سیاسی تعارضی پیش می‌آید، تکلیف خودمان را روشن کنیم. «کدی» یکی از محققان معاصر به کلی منکر رابطه‌ای بین این دوست، و جدایی اخلاق از سیاست را اعلام می‌کند. وی در مقاله‌ای با نام «سیاست و مسئله دست‌های آلوده» «می‌کوشد تا این واقعیت تلخ را اثبات نماید که سیاست با پاکدامنی سازگار نیست و هر که می‌خواهد به عرصه سیاست وارد شود، باید هرگونه بدنامی، رذالت، تباهی و آلودگی را بپذیرد، چرا که اقتضای سیاست و وضعیت بشر چنین است و نمی‌توان از آن گریخت: «اگر این به معنای دست‌های آلوده باشد، در آن صورت صرفاً ناشی از وضعیت بشری است.»
 نخستین بار تعبیر «دست‌های آلوده» را مایکل والزر در دهه هفتاد میلادی وارد ادبیات سیاسی کرد. مقصود از این اصطلاح، آن است که حکومتها به دلایل متعددی به خصوص در شرایط جنگی ناگزیر از اتخاذ رویه‌ای می‌شوند که با عمیق‌ترین اصول

جایگاه اخلاق در سیاست چیست؟ آیا آنچه که بعنوان سیاست در پراکتیک جامعه موجود است را میتوان در چهارچوب قواعد اخلاقی گنجانند؟ باتوجه به اینکه اخلاق در جوامع مختلف متفاوت است و نسبت به جغرافیا و فرهنگ و بسیاری از پارامترهای دیگر برداشت‌های اخلاقی در جوامع مختلف فرق میکند، آیا مفاهیم سیاسی هم دچار چنین تغییراتی میگردند؟ و بالاخره آیا بین اخلاق فردی و اخلاق جمعی و سیاست می‌توان رابطه و بده بستانی تعریف کرد؟

این سوالات شاید به قدمت تاریخ بشری و یا لااقل از زمان ایجاد نظامهای حکومتی و ایجاد فلسفه سیاسی وجود داشته و امروز نحوه عمل و برخورد بعضی از احزاب اپوزیسیون و عدم شفافیت و صداقت آنها در برخورد با مسائل رو به سایر احزاب و جامعه بهانه‌ای شد تا نگاهی گذرا به این مقوله داشته باشیم. بنا به پیش فرض‌های علمی اخلاق در پی حقیقت است، حال آن که هدف سیاست تأمین مصلحت است و در موارد متعدد حقیقت‌جویی با مصلحت‌خواهی ناسازگار است. مسئله نسبت اخلاق با سیاست، به دوره خاص یا تمدن معینی منحصر نبوده و در همه تمدن‌ها کسانی به این مسئله پرداخته و کوشیده‌اند درباره امکان سازگاری یا ناسازگاری آن دو موضعی را اتخاذ کنند. این مسئله بنا به نظر ژولین فروند «از مسایل اساسی فلسفه سیاسی است که مرز نمی‌شناسد و در همه تمدن‌ها مطرح شده است.»

پایبند قواعد و مقررات باشند. هیچ حکومتی - حتی غیراخلاقی - بی‌اخلاقی شهروندان را تحمل نمی‌کند، از این رو ماکیاولی اخلاقی رفتار کردن را به صلاح دولت نمی‌داند، اما تظاهر به پایبندی به اخلاق را ضرورت حکومت کردن بر مردم تلقی می‌کند.

ب) نظریه اخلاق دو سطحی

این دیدگاه که اخلاق دوآلیستی یا دوگروانه نیز نامیده می‌شود، تلاشی برای حفظ ارزش‌های اخلاقی و پذیرش پاره‌ای اصول اخلاقی در سیاست است. بر اساس این دیدگاه، اخلاق را باید در دو سطح فردی و اجتماعی بررسی کرد. گرچه این دو سطح مشترکاتی دارند، لزوماً آن‌چه را که در سطح فردی اخلاقی است، نمی‌توان در سطح اجتماعی نیز اخلاقی دانست؛ برای مثال فرد می‌تواند دارایی خود را به دیگری هدیه کند، اما حاکم نباید درآمد جامعه خود را به دولتی دیگر ببخشد. از این منظر، اخلاق فردی براساس معیارهای مطلق اخلاقی سنجیده می‌شود، در صورتی که اخلاق اجتماعی تابع مصالح و منافع طبقه حاکم است. در واقع بصورت فرمولی می‌توان گفت: حیطة اخلاق فردی، اخلاق مهوررزانه است، اما حیطة اخلاق اجتماعی، اخلاق هدف‌دار و نتیجه‌گرا می‌باشد.

نتیجه چنین نظریه‌ای، پذیرش دو نظام اخلاقی مجزا می‌باشد. انسان به عنوان فرد تابع یک نظام اخلاقی است، حال آن که اجتماع، نظام اخلاقی دیگری دارد. اصول این دو اخلاق نیز می‌توانند با یکدیگر متعارض باشند. افلاطون دروغ گفتن را برای فرد مجاز نمی‌داند و دروغ‌گویی فردی را قابل مجازات می‌شمارد، حال آن که معتقد است حاکمان حق دروغ گفتن را دارند طبق این دیدگاه، نه تنها برخی رذایل اخلاقی حاکمان مجاز است،

بلکه ممکن است به گفته افلاطون، «شریف» به شمار آید. برتراند راسل نیز به چنین دوگانگی در اخلاق معتقد است و خاستگاه اخلاقی فردی را باورهای دینی، و اخلاق مدنی را سیاسی می‌داند و می‌گوید: بدون اخلاق مدنی، جامعه قادر به ادامه زندگی نیست؛ بدون اخلاق شخصی، بقای آن ارزشی ندارد، بنابراین برای این که جهان، خوب و خواستنی باشد، وجود اخلاق مدنی و شخصی، هر دو، ضروری است.

ماکس وبر، طی خطابه‌ای معروف به‌نام «سیاست به مثابه حرفه» نظرگاه خود را در باب نسبت اخلاق و سیاست بیان می‌کند. او بر ضرورت اخلاق و سیاست اخلاقی تأکید می‌نماید، اما بر آن است که اخلاق سیاسی از اخلاق فردی جداست.

اما ظاهراً توضیحات ارایه شده برای دفاع از نظریه اخلاق دو سطحی چندان قانع‌کننده مستحکم نیست و چنین تفکیکی را پذیرفتنی نمی‌نماید. این که در حیطة اخلاق فردی، شخص می‌تواند ایثار کند و دارایی خود را ببخشد، اما دولت نمی‌تواند، درست نیست. اگر فرض کنیم که نمایندگان مردم پس از توجیه شهروندان تصمیم بگیرند درصدی از درآمد ناخالص ملی را به فلان کشور قحطی‌زده اختصاص دهند، قطعاً عملی اخلاقی خواهد بود و برخلاف منافع ملی به شمار نخواهد آمد؛ پس، ایثار هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی و سیاسی، اخلاقی است. در واقعیت از هیچ شهروندی نمی‌توان خواست که تابع دوگونه سیستم اخلاقی متفاوت باشد و از او انتظار داشت که صداقت پیشه کند، اما بی‌صداقتی حاکمیت را بپذیرد و دم‌زنند و به گفته افلاطون، دولت را به نیرنگ زدن مجاز بدانند.

ج) نظریه یگانگی اخلاق و سیاست

طبق این نظریه اخلاق سیاست فردی و سیاست اخلاق جمعی است. اخلاق و سیاست هر دو از شاخه‌های حکمت عملی و در پی تأمین سعادت انسان هستند. اما در این دیدگاه معمولاً اخلاق را آمیخته با مذهب می‌سنجند در نتیجه، اخلاق طبقه حاکم بعنوان اخلاق تعریف می‌گردد. فلسفه‌ی کانت در میان دیگر مکاتب بشری که به بررسی اخلاق پرداخته‌اند غالب‌تر و برجسته‌تر می‌باشد. باید بگوییم که این فلسفه عقل را مبنای اخلاق قرار میدهد و به آزادی اراده‌ای که آزادی دیگران را زیر پا نگذارد، معتقد است. کانت می‌کوشد این نظریه را بر اساس قاعده اخلاقی مطلق یا بایسته تأکیدی خود تبیین کند. از این منظر، تنها آن فعلی اخلاقی خواهد بود که عمومیت یافتن آن مشکلی ایجاد نکند و به اصطلاح خود شکن نباشد. طبق این اصل، برای نمونه، خشونت یا فریبکاری هنگامی اخلاقی است که به صورت قاعده‌ای عام درآید و در عین حال مشکلی پیش نیاورد. وی با اعتقاد به «سازگاری سیاست با اخلاق مطابق با مفهوم استعلایی حقوق عمومی» این اصل را چنین به کار می‌گیرد: «هر ادعایی در خصوص برخورداری از یک حق، می‌باید واجد صفت عمومیت باشد» لذا هنگامی می‌توان سیاستمداران را مجاز به عملی دانست که پیشاپیش این حق، برای همگان پذیرفته شده باشد. نئوکانتی‌های ماتریالیست به مطلق کردن جنبه‌های واقعاً موجود، اخلاق می‌پردازد. ماکس وبر نظریه پرداز و جامعه‌شناس مشهور در کتاب اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری، اخلاقیات پروتستانیست‌ها و مکتب پروتستان را دلیل اصلی سربر آوردن نظام سرمایه‌داری میدانند و به شیوه‌ای ایده‌آلیستی و روبنایی

عروج سرمایه داری را ترسیم میکند. اما در کل این تعاریف و قواعد بیشتر انتزاعی بنظر میرسد تا واقعی و قبولاندن آنها در جامعه حتما و جبرا نیاز به مستمسک فرا انسانی و توسل به ادیان و ماورا دارد.

تا اینجا تمامی این نظریات در واقع مبتنی بر تقدم عقل بر ماده و عمل است و یا در بهترین حالت میتوان آنها را ایده آلی و ممکن در جامعه ای مشخص دانست که قطعا تاریخ استفاده و رواج معینی را دارا می باشند، اما در اینجا به بحث اخلاق از دیدگاه سوسیالیستی بعنوان یکی نگاه متفاوت از سه تعریف بالا می پردازم.

د) نظریه تبعیت اخلاق از سیاست

دیدگاه تبعیت اخلاق از سیاست عمدتاً نتیجه رویکرد مارکسیست - لنینیستی به جامعه و تاریخ است. بررسی اخلاق از این زاویه در حقیقت و برخلاف سایر مکاتب ایده آلیستی و مذاهب، بررسی اخلاق نه به عنوان یک مقوله صرفاً ذهنی و روانی، بلکه به عنوان یک مقوله علمی و اجتماعی که در جامعه و در ارتباط با اجتماع و پراتیک انسانی معنا و مفهوم پیدا میکند، میباشد. از دیدگاه مارکسیستی، تاریخ چیزی جز عرصه منازعات طبقاتی نیست؛ طبقاتی که بر اثر شیوه تولید زاده می شوند و پس از مدتی در دل خود، ضد خویش را می پرورند و سپس نابود می شوند و جای خود را به طبقه بالنده ای می دهند که ضد خود را می پرورد. بدین ترتیب، طبقه ای که هم ساز با تاریخ حرکت کند انقلابی، و طبقه ای که در برابر رشد نیروهای تولید می ایستد، ضد انقلابی است. هر طبقه مناسبات خاص خود را تولید می کند که رونبای جامعه و بازتاب وضعیت تولید اقتصادی است. از این منظر هیچ چیز مطلق نمی باشد و همه چیز، از جمله مفاهیم اخلاقی، هنر و حتی علم

طبقاتی است. اخلاق از نظر کمونیسم طبقاتی بوده و منافع اقتصادی و اجتماعی یک طبقه خاص را نشان میدهد. لنین در این زمینه مینویسد: مادام که افراد فرانگیرند که پشت هر یک از جملات، اظهارات و وعده وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه ی فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود

آخرین مرحله تاریخ، مرحله سرمایه داری است که در آن، شیوه تولید، جمعی و مالکیت ابزار تولید، خصوصی می باشد. این تعارض موجب پیدایش طبقه جدیدی به نام «پرولتاریا» می شود که عامل تولید است، ولی مالک ابزار تولید نیست و به تدریج از سرمایه داری دست خواهد کشید و جامعه را به سوی سوسیالیسم - که مرحله ای گذرا می باشد - و در نهایت، به کمونیسم هدایت خواهد کرد. در این جا مبارزه طبقاتی به پایان می رسد، چون جامعه به دو طبقه تقسیم نمی شود و شیوه تولید و مالکیت ابزار تولید، هر دو، جمعی است.

دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم، مبارزه برای پیروزی پرولتاریا را اجتناب ناپذیر، و انقلاب را حتمی می داند هرگونه حرکت اصلاحی در جهت بهبود وضع معیشتی کارگران را در واقع در نظام سرمایه داری مقطعی و فریبنده می شمرد.

بر این اساس اخلاق و دیگر مظاهر اجتماعی تابع بی قید و شرط سیاست و عمل انقلابی هستند و ارزش خود را از آن می گیرند و به وسیله آن توجیه می شوند، حال آن که خود عمل انقلابی و سیاست به توجیه اخلاقی نیاز ندارد. لنین خود به هنگام بحث از اخلاق می گوید: «اخلاق ما از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا به دست می آید»، «برای ما اخلاقی که از خارج جامعه برآمده باشد، وجود ندارد و

یک چنین اخلاقی جز شتادی چیزی دیگر نیست. «و» هنگامی که مردم از ما درباره اخلاق سؤال می کنند، می گوئیم که برای یک کمونیست، کل اخلاق در رابطه با آن نظم و دیسیپلین آهنین و در مبارزه آگاهانه علیه استثمار معنا می یابد.»

بنابراین می توان نتیجه گرفت که اخلاق نمی تواند از مناسبات اجتماعی و طبقاتی عصر خود جدا باشد. و همواره موضع گیریهایی اخلاقی توسط هر فرد یا گروه اجتماعی منافع طبقاتی، آن طبقه، فرد و گروه را نشان می دهد. اخلاق کمونیستی از نظر لنین تابع مبارزه ی طبقاتی پرولتاریاست و بیانگر اصلی ترین آرمان و انسانی است. لنین می نویسد: بین سرکوبگران لیبرال از یک سو و (پفیوزهای لیبرال و دمکرات) که خود را ما فوق هر گونه حزیت و مروج دیدگاهی انسانی تصور می کنند، از یک طرف ارتباطی جدی و نوعی تقسیم کار وجود دارد. در همین رابطه هم انگلس می نویسد: لایک اخلاق واقعا انسانی که ورای تضادهای طبقاتی و بازمانده ی آن تضادها قرار داشته باشد، قطعاً در آن مرحله اجتماعی مسیر است که نه تنها تضادهای طبقاتی محوگشته، بلکه این تضادها در زندگی عادی نیز فراموش شده باشد.

شیوه لنینی مبارزه، مسائل سیاسی را با رویکرد اخلاقی ارزیابی نمی کند. اگر سعی نمایم اخلاقیات کمونیستی را در جامعه ی طبقاتی موجود تحقق بخشیم دچار کج فهمی شده ایم، زیرا اخلاق همان طور که گفته شد متأثر از شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه است و نمی تواند از زیر تاثیر آن مناسبات خارج شود. تنها کسانی که به شیوه ی انقلابی علیه اخلاقیات طبقاتی و رایج در جامعه به مبارزه برمیخیزند و سعی در مقابله با نظم موجود، با

کل مناسبات تولیدی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و غیره را دارند، میتوانند برای پیاده کردن کمونیزم و تحقق آن تلاش نمایند و مدعی و مبلغ اخلاق کمونیستی باشند. در شرایط کمونیزم دیگر زنان مجبور نخواهند بود برای آنکه نشان دهند با مردان برابرند، خود را به شکل مردان در بیاورند و رفتار و مناسبات مردانه داشته باشند، مردانی هم که رفتار زنانه را دارند در این جامعه تحقیر نخواهند شد. به نقل از شتکین در اخلاق ازدیدگاه مارکسیسم - لنینیسم: مارکسیسم ایده آل اخلاقی خود را که معیار ارزیابی اعمال آدمی است از قوانین تحول اجتماعی استنتاج میکند. این قوانین مانند قوانین اجتماعی عینی اند و نیازی به قضاوت اخلاقی ندارند. اخلاق اگر بخواهد عملی باشد، باید به قوانین اجتماعی اتکا کند.

در باور من طبقه کارگر؛ باید بدون هیچ نوع توجیه و مسامحه در استقرار حکومت طبقه

کارگر و نابودی تمامی مظاهر سرمایه داری و اسقرار چهارچوب طبقه ای خود کوشا باشد. اگر ما کمونیسم را تنها بعنوان جنبش اعتراضی کارگر بشناسیم و تمام تلاشمان جهت ایجاد دنیایی مبتنی بر آزادی و برابری و رفاه و در مبارزه ای طبقاتی مداوم متمرکز گردد، دیگر استثمار و تبعیض و بی حقوقی توده موجه و بدیهی بشمار نمی آید و منفعت پرستی فردی و رقابت بعنوان ارزش والای انسانی تقدیس نمی گردد. دیگر رابطه انسانها؛ انعکاسی از رابطه میان کالاها نیست، شان و ارزش انسانها را جایگاهشان در رابطه با مالکیت تعیین نمی کند. و بدینسان مبارزه علیه افکار و آرا و اخلاقیات ارتجاعی حاکم بر جامعه یک بعد همیشگی مبارزه طبقاتی کارگران و یک وظیفه خطیر جنبش کمونیستی کارگری می باشد.

پس بنا به این پیش فرض ها از هیچ شخص و دسته و فرقه و حزبی که خارج از این چهار

چوپ و با توسل به ایدولوژی هایی نظیر ناسیونالیسم و یا مذهب و یا هر ارتجاع دیگری؛ سودای حاکمیت و سلطه بر جامعه را دارند نباید و نمی توان انتظار پایبندی به فضایل و خصایص بدیهی نظیر وفای به عهد و صداقت در گفتار و کردار را داشت و این چنین انتظاری نه تنها ساده انگاری؛ بلکه موجب خسران و زیانهای جبران ناپذیری میگردد و اشخاصی که به هر دلیل در این کاتاگوری قرار دارند و به هر توجیهی در حال مدارا با این وضع می باشند باید نسبت به تعیین موضع فکر و انتخاب سیاسی خود اقدام نمایند زیرا در شرایطی که جامعه آستن تغییراتی اساسی و پایه ایست؛ شاید انتخاب سیاسی هر فعال سیاسی بارزترین نشانه خرد سیاسی و نقش و جایگاه او در آینده سیاسی طبقه می باشد.

عوامل زن ستیزی و بی حرمتی در ایران

محمود رضا خرابی



از آنجاکه جمهوری اسلامی یک حزب واپسگرایه سیاسی و دشمن هرگونه آزادیست، بانهایت بی وجدانی و بی رحمی نیمی از جامعه پویا و سرزنده ایران را نادیده گرفته است. تجاوز به آزادی در جمهوری اسلامی، امری نهادینه است، بطورمثال: یکی از اصلی ترین اصول زناشویی در جمهوری اسلامی، تمکین است. تمکین یعنی اجازه شرعیه تجاوز. بیاپید به معنی واژه هایه زیر کمی بیشتر بی اندیشیم (۱) حضانت (۲) حق انتخاب پوشش (۳) دیه (۳) ارث (۴) قضاوت (۵) اجازه سفر (۶) اجازه جراحی (۷) رئیس جمهور شدن (۸) آوازخواندن (۱۰) حضور در استادپوم ورزشی و..... تمامی موارد فوق هر کدام خود به تنهایی نقض آزادی است و متاسفانه حداقل نیمی از جامعه ۸۰ میلیونی ایران (زنان) از این همه تبعیض رنج می برند. جمهوری اسلامی قانون اساسی خود را بر پایه هایه ظلم و ستم بر زنان بنا کرده و در واقع ابتدایی ترین حقوق شهروندی را لگدمال می کند و زمینه را جهت تبعیض و خشنونت فراهم می سازد. بواسطه قوانین زن ستیزانه جمهوری اسلامی، تعداد بی شماری از زنان و دختران گرمی کشورمان در نهایت بی احترامی در زندانها و بازداشتگاه ها به سر می



برند. بسیاری از زنان و دختران ایران توسط مزدوران گشت ارشاد و نیروهای به اصطلاح انتظامی پس از تجاوز و شکنجه در قرارگاه هایه گشت ارشاد، در سرنوشت نامعلومی به سر می برند. متاسفانه در مورد تجاوز هایه گروهی و قتل زنانی چون ترانه موسوی، زهرا

کاظمی، الناز بابا زاده و دکتر زهرا بنی یعقوب، صدایه اعتراضی مضممی از سوی مردم ایران شنیده نشده است و اما بسیاری از جیره بگیران جمهوری اسلامی که بر فضای رسانه ای دولتی در ایران تسلط دارند، نظرات مفتضحانه خود را با این استدلال که ((بدپوششی تجاوز دختران به آرامش روانی مردان است)) توجیه می کنند، در صورتی که بیشتر دانشمندان و پژوهشگران زن در دنیا بی حجاب هستند. ارزش انسانی یک فرد به شخصیت و خدماتی است که به مردم خود و جهانیان عرضه می کند، نه به شکل لباسی که می پوشد. زنان خودشان مالک بدن خود هستند و نه مذاهب و نه فرهنگ پوسیده مردسالارانه. به نظر من وظیفه اخلاقی و انسانی هر ایرانیه روشنفکر است که با تمام نیرو و قدرت خود، این ظلم و ستم بی کران را به گوش مردم جهان برساند و از آنان کمک و یاری طلب کند.



آتئیسم چیست و آتئیست کیست؟

دلارام نوری



آتئیسم به معنای خدا ناپاوری و بی خدایی است و یا در معنای عام رد وجود خدا یا خدایان میباشد.

atheist از ترکیب پیشوند نفی a با کلمه theos به معنای خدا ساخته شده است. ریشه کلمات یونانی هستند و شکل کنونی آن ها لاتین. (از theos خدا) به تنهایی در ترکیب theist استفاده می شود، که در این متون با خدا باور معادل است، و در برابر نقیض آن، یعنی atheist قرار می گیرد، که معادل خدا ناپاور در این سلسله متون است.

واژه آتئیسم در کلمه از واژه یونانی atheos (به یونانی: ἄθεος) گرفته شده است، نخستین کسانی که به طور رسمی خود را بی خدا تعریف میکردند در قرن هجدهم بودند.

براهین بی خدایی گسترده اند و گستره وسیعی از استدلال های فلسفی، اجتماعی و تاریخی را در بر می گیرند. استدلال ها برای عدم باور به خدای ماوراءالطبیعه به شمار نبود شواهد تجربی، مسئله شر، برهان وحی های متناقض و اختفای الهی است. با وجود اینکه بسیاری بی خدایان فلسفه های سکولار را برگزیده اند، برای بی خدایی هیچ ایدئولوژی یا مسلک فکری و رفتاری واحدی وجود ندارد. بسیاری بی خدایان بر این باورند که بی خدایی، نسبت به خدا باوری، یک جهان بینی بهینه تر است، در نتیجه بار اثبات بر دوش بی خدایان نیست که ثابت کنند خدا وجود ندارد، بلکه بر دوش خدا باوران است که برای باور خود دلیل بیاورند.

بسیاری بی خدایی را محصول گسترش آزادی اندیشه و همچنین توسعه علم و تکنولوژی در دهه های اخیر می دانند و بر این باورند، فلسفه های جدید مبتنی بر اومانیزم و همچنین ظهور علم مدرن به خصوص در زیست شناسی (در قالب داروینیسیم) و فیزیک

و ژنتیک، به گسترش روز افزون نگرش آتئیستی در جوامع دامن زده که جامعه ایران نیز از آن مستثنا نیست.

آتئیست هرگز یک دین محسوب نمیشود و هیچ چهار چوب و ایدئولوژی فکری خاصی در آتئیست ها وجود ندارد که همه به آن پایبند باشند.

جولیان بگینی، فیلسوف شهیر بریتانیایی، درباره آتئیسم می نویسد:

(there is no one ideology or set of behaviours to which all atheists adhere)

ترجمه: «هیچ ایدئولوژی و یا چارچوب رفتاری وجود ندارد که همه آتئیست ها از آن پیروی کنند.»

اینکه چرا یک گروه از انسان ها به آتئیست گرایش دارند، دلایل زیادی وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

-از آنجا که هیچ شاهد و مدرک مستدلی برای تایید گفته های ادیان وجود ندارد.

-آتئیسم در توضیح اینکه جهان چگونه و چرا وجود دارد، از توجیه ی به نام الله و خدا و آفریدگار، استفاده نمی کند.

-آتئیست ها معتقد هستند که انسان ها می توانند اصول اخلاقی و قوانینی وضع کنند و به کمک آنها زندگی انسانی و درستی داشته باشند و هیچ نیازی به کتاب ها و قوانین آسمانی نیست. آنها معتقدند ادیان ضرر های بسیاری را به دنیا وارد کرده اند. آتئیست ها معتقدند ادیان فاقد هیچ منطق و دلیلی هستند.

اکثر آتئیست ها، سکولار هستند و معتقدند نباید هیچ امکان خاصی در اختیار ارگان های مذهبی قرار گیرد.

شاید ساده ترین اساس آتئیسم این باشد که در مورد چرایی وجود و چگونگی آفرینش دنیا، ما باید به دنبال جواب مشخص باشیم و حتی اگر جوابی نیز نداشته باشیم، دلیلی

ندارد که به یک موجود خیالی در آسمان ها متوسل شویم.

اکثر آتئیست ها به اندیشه انتقادی، اعتقاد دارند، آتئیست ها، چیزی را بدون دلیل قبول نمی کنند و به راستی آزمایی مطلب مطرح شده می پردازند. نزد آتئیست ها هیچ چیزی مقدس نیست، اکثر آتئیست ها قبل از اینکه آتئیست شوند، دیندار بوده اند، لذا در همان ابتدای آتئیست شدن، مقدس ترین چیز مورد را شکسته اند، لذا دیگر از شکستن مرزها و شک کردن به اندیشه ها و اعتقادات جدید، هراسی ندارند.

آتئیست ها می توانند مانند دیگر انسان ها، پایبند به اخلاقیات باشند و یا پایبند به اخلاقیات نباشند. همانطوری که معتقدین به ادیان می توانند اخلاق گرا باشند و یا اخلاق گرا نباشند.

دینداران به برخی از اخلاقیات پایبند هستند، آتئیست ها نیز به آن اخلاقیات پایبند هستند، تنها تفاوتی که بین آتئیست ها و دینداران وجود دارد، این است که آتئیست ها در مورد اینکه آیا کاری خوب است یا بد است، از قوانین الهی و یا خدا هیچ کمکی نمی گیرند.

از نظر آتئیست ها، عدم اعتقاد به خدا، باعث نخواهد شد که مثلا فردا همه انسان ها همدیگر را بکشند و به غارت مغازه ها پردازند.

آتئیست ها به صورت خیلی ساده این سوال را مطرح می کنند که آیا اشخاص دیندار، فقط به علت ترس از آتش جهنم است که آدم نمی کشد؟! اگر جواب مثبت است، آن فرد یک آدم کش است.

جامعه شناس فیل زاگرمین با تحلیل تحقیقات علوم اجتماعی در مورد

سکولاریته و ناباوری، به این نتیجه رسیده است که رفاه اجتماعی با بی دینی ارتباط مستقیم دارد. نتایج او، به ویژه در مورد بی خدایی در ایالات متحده به این صورت است:

-در مقایسه با افراد مذهبی در آمریکا، «بی خدایان و افراد سکولار» کمتر ملی گرا، متعصب، یهودستیز، نژادپرست، جزم گرا، قوم گرا، ذهن بسته و اقتدارگرا هستند.

-در ایالت های آمریکا که بیشترین میزان بی خدا را دارند میزان قتل کمتر از حد متوسط هست در صورتی که ایالت هایی که بیشترین میزان مذهبی را دارند میزان قتل بیشتر از

حد متوسط هست.

به صورت مشخص باید گفته البته که یک آنتیست می تواند جنایتکار نیز باشد، اما آمار نشان می دهد که شانس جنایتکار بودن یک انسان بی خدا، در مقابل افراد دیندار، ده برابر کم می شود.

برای اینکه ببینیم چقدر آنتیست ها به اخلاقیات احترام می گذارند و جایگاه آنها در جامعه چیست، این گراف را ملاحظه فرمایید:

درصد افراد آنتیست در آمریکا، حدود بیست درصد جامعه آمریکا است. درصد حضور آنها در مراکز علمی و دانشگاهی،

هشتاد و سه درصد است، یعنی در مقایسه با افراد دیندار، احتمال حضور یک آنتیست در مراکز دانشگاهی، چهار برابر افزایش می یابد.

اما در زندان های آمریکا، تنها بیست صد درصد آنتیست هستند، اما درصد زندانی در جامعه، حدود دو درصد است. به دیگر عبارت، در مقایسه با افراد دیندار، شانس حضور یک آنتیست در زندان، ده برابر کم می شود.

به راحتی با مقایسه این آمار می توان نتیجه گرفت که افراد آنتیست به نسبت متوسط جامعه، کمتر جنایت می کنند

زن ناموس هیچ کس نیست

بردل زارع



مانند یک هتل پنج ستاره است. قتل میترا استاد همچون قتل های دیگر در کردستان و شهرهای دیگر ایران است، که حق هزاران زن را تنها با گفتن جمله دفاع از ناموس به نفع قاتلان پایمال کرده اند و سرپوشی به بزرگی دین مرتجع اسلام روی آن گذاشته اند، تنها در عرض شش ماه آمار تکان دهنده ای از مرگ زنان در کردستان منتشر شده است که همگی اشان به دلیل خواستهای شان به دست مرتجع ترین عضو خانواده کشته شده اند. هرچه بیشتر از عمر ننگین جمهوری اسلامی ایران میگذرد این جمله منصور

خون جوانان مردم آلوده است با او حتی در پلیس آگاهی هم مانند یک مهمان رفتار شد تا جای که با کت و شلوار و لبخند بر لب جلو دوربین ظاهر شد. حضور قاتل محمد علی نجفی شهردار سابق تهران به عنوان قاتل همسر دومش در پلیس آگاهی تهران تصویر دیگر از پلیس وحشی و سرکوبگر ایران را در مقابل چشمان حیرت زده مردم به نمایش می گذارد که با آنچه که دستگیر شدگان و شکنجه شدگان از آن حکایت میکنند همخوانی ندارد، واقعیت این است که محمد علی نجفی خود یکی از مهره های دایره قدرت و کاسه لیس های رژیم اسلامی ایران در تهران است و دستی در کاسه قدرت دارد و اداره پلیس برای او

خبر کشته شدن زنی به نام میترا استاد و پوشش رسانه ای این خبر از طریق صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و میدیاهای اجتماعی در بین گروه ها و فعالین سیاسی و فعالین عرصه زنان در خارج و داخل ایران موضع گیری و تحلیل های فراوان به دنبال داشته که به نظر برخی این یک تصفیه حساب و بنظر بعضی دیگر این یک قتل ناموسی است. اما آنچه چهره این قتل را برجسته کرده است فقط به دلیل جایگاه سیاسی قاتل و مصاحبه ای که او با خونسردی رو به دوربین میگوید عصبانی شدم، ماشه را کشیدم و کشتمش، است. از آنجا که محمد علی نجفی قاتل یکی از مهره های رژیم اسلامی ایران است و دستش در

حکمت بیشتر نمایان تر میشود، جنایت از سر جنون ممکن است که اتفاق بیوفتد، اما جنایتی که قربانیان آن را از مدرسه تا کارخانه زنان تشکیل میدهند دیگر جنون نیست بلکه بیان عقل حاکم جامعه است. سوالات و ابهامات فراوانی در مورد قتل میترا استاد به دست محمد علی نجفی شهر دار سابق تهران وجود دارد که قاتل هیچ گاه به آنان جواب نمیده و انگیزه خود را برای کشتن همسرش زیاده خواهی او اعلام میکند ولی هیچکدام از اینها انگیزه قتل را بیان نمیکند، اما

سوالی که از همه مهم تر است این است که چه کسی قاتل را محکوم میکند کسی که خودش یکی از مجریان و برنامه ریزان حکومت است، جوابش ساده است هیچ کس او را محکوم نمیکند چون همگی سران قدرت دستشان در یک کاسه است و به خون جوانان مردم آلوده است. از برکت وجود قوانین ضد زن و اسلامی و رژیم اسلامی ایران است که کسانی چون محمد علی نجفی دست به اسلحه میبرند و خانواده ای را داغدار میکنند و با جایگاه هی که در سیستم سیاسی رژیم اسلامی

ایران دارند خود را تبرئه میکنند و آزاد میشود، تا زمانی که یک سیستم قضای فاسد و اسلامی در ایران در حال قضاوت است، سهم زنان از عدالت فقط پایمال کردن حق شان و نادیده گرفته شدنشان است.

مرگ بر جمهوری اسلامی ایران

مرگ بر حکومت ضد زن

پردل زارع

Pordelzarh1985@gmail.com



سازمان سراسری پناهندگان ایرانی - سوئد
 Iranska Flyktingars Riksorganisation - Sveriges sektion



ما از تمامی پناهندگان مخالف جمهوری اسلامی دعوت مینماییم که به
 سازمان پناهندگان بیمرز به پیوندند .

**مسئولیت مستقیم مقالات منتشر شده با نویسنده مقاله
 هست و سازمان بیمرز در این مورد مسئولیتی ندارد**

International Organisation of Iranian Refugees
 سازمان سراسری پناهندگان ایرانی - بیمرز



تماس با سردبیر:

نشریه بیمرز، نشریه سازمان سراسری پناهندگان ایرانی است که در چهار جوب
 اساسنامه آن عمل می کند و در تلاش است که مسایل و مشکلات پناهندگان و دلایل
 خروج آنان از چنگال رژیم اسلامی را بررسی و مبارزه ای را برای رسیدن به
 آزادی و برابری و سرنگونی جمهوری اسلامی ترتیب دهد.

برای ارسال مطالب خود به نشریه و همچنین ارائه نظرات و پیشنهادات خود با ایمیل

زیر در تماس باشید.

BABAK.SARAJ@HOTMAIL.COM

منتظر مقالات، نظرات و پیشنهادات شما هستیم.

تماس با واحدهای سازمان بیمرز

دبیر سراسری سازمان بیمرز

سعید آرمان

تلفن تماس: ۰۰۴۴۷۷۹۱۰۸۹۴۸۷

Address: IOIR, BM BOX 2592,
 London, WCIN 3XX, UK.

E-mail: saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر واحد سراسری سوئد بیمرز

محمود محمد زاده

تلفن تماس: ۰۰۴۶۷۳۶۲۲۸۷۲۶

دبیر واحد استکهلم سازمان بیمرز

وریا روشنگر

تلفن تماس: ۰۰۴۶۷۶۴۱۴۴۹۴۶

دبیر واحد گوتنبرگ

ابوبکر شریف زاده

تلفن: ۰۰۴۶۷۲۲۹۱۸۰۷۰

ادمین سایت سازمان بیمرز

@Pordel_zare

تلفن تماس: ۰۰۴۶۷۳۷۲۴۹۲۳۱